

بررسی تطبیقی آزادی‌خواهی (از جنبه اجتماعی - اسلامی)

در شعر ایلیا ابوماضی و محمدتقی بهار^۱

مهین اقدامی^۲

محمود شکیب (نویسنده مسئول)^۳

لیلا قاسمی حاجی‌زاده^۴

چکیده

در بستر ادبیات تطبیقی می‌توان به بیان اشتراکات و افتراقات فرهنگی و هنری و به چالش‌های گوناگون ایدئولوژیک، سیاسی و اجتماعی در ادبیات ملل ناهمگون پرداخت و از این رهیافت، اشتراکات زبانی در ادبیات ملل را بررسی نمود. یکی از چالش‌های مهمی که از این سوپه در ادبیات کشورها قابل بررسی است، چالش سیاسی و اجتماعی و از جمله مقوله‌ی آزادی‌خواهی است. آزادی‌خواهی در شعر ابوماضی و بهار از جستارهای قابل طرح در این گستره از ادبیات به شمار می‌رود. ابوماضی و بهار از شاعران بزرگ لبنان و ایران در عصر مشروطه و نهضت به شمار می‌آیند. پنداره‌ی آزادی و به ویژه از دیدگاه اجتماعی اسلامی از درونمایه‌های مشترک شعری دو شاعر است که می‌تواند به دریافت تازه‌ای از پیوستگی ادبیات با رویدادهای سیاسی و اجتماعی ایران و کشورهای عربی به ویژه لبنان بینجامد که در این پژوهش بدان پرداخته می‌شود. این نوشتار با روش توصیفی تحلیلی، به بررسی نمونه‌های شعری دو شاعر پرداخته و از این رهیافت، نگاه دو شاعر به چالش یاد شده را واکاوی کرده است. نگاه بهار در زمینه‌ی ستایش قهرمانان آزادی سراسر ملی میهنی است، در همان هنگام نگاه ابوماضی فراملیتی است. تمجید و ستایش آزادی‌خواهان و نگاه دینی و اسلامی در شعر دو شاعر نمایان به نظر می‌رسد. آزادی اجتماعی در شعر بهار پررنگ‌تر و سوپه‌ی اسلامی در شعر ابوماضی بیشتر است.

واژه‌های کلیدی: آزادی‌خواهی، استعمارستیزی، رمانتیسم اسلامی، ایلیا ابوماضی، ملک‌الشعراى بهار.

۱. تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۷/۱۹؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱/۲۶

برگرفته از: پایان‌نامه‌ی نوستالژی وطن و آزادی‌خواهی در شعر احمد زکی ابوشادی، ایلیا ابوماضی و محمدتقی بهار.

۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران؛ m.eghdami22@gmail.com

۳. استاد گروه زبان و ادبیات عربی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

mahmoodshakibir@gmail.com

۴. استاد گروه زبان و ادبیات عربی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران؛ Leila03ghasemi@yahoo.com

۱. مقدمه

ادبیات تطبیقی از مهم‌ترین رویکردهای ادبی است که از جایگاه ویژه‌ای در میان پژوهشگران برخوردار است. این گونه‌ی ادبی توانایی دارد، آثار ادبی ملل گوناگون را در سطح درونمایه مورد واکاوی قرار دهد، در این مقاله برآنیم تا با تکیه بر مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی، به سنجش پنداره‌ی «آزادی» با نگاه اسلامی و اجتماعی نزد بهار و ابوماضی بپردازیم.

تعاملات فرهنگی ایران و عرب برای جایگاه جغرافیایی و از روی باورهای مشترک اسلامی، پیشینه‌ای غنی و دیرینه دارد. از دیگر سو دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی دوران معاصر در جهان و به دنبال آن در دو جامعه‌ی ایران و عرب، کارآمدی مستقیم بر ادبیات داشته و جریان‌های شعری از آن بی‌تأثیر نمانده است. در این گفتار تلاش خواهد شد با بهره‌گیری مقدماتی چون تعاملات فرهنگی ایران و عرب و دگرگونی‌های اجتماعی، اسلامی، سیاسی عصر کنونی در مقوله‌ی ادبیات معاصر از زاویه‌ی مکتب ادبیات تطبیقی آمریکا و نقد اجتماعی به بررسی تطبیقی مقوله‌ی آزادیخواهی در شعر ابوماضی و بهار بپردازیم.

تحول ادبی در هر جامعه در پی دگرگونی‌های سیاسی- اجتماعی و فکری آن جامعه و احساس نیاز مردم آن روزگار شکل می‌گیرد. دگرگونی شعر جهان عرب را، از سال ۱۷۹۸ با دوره‌ی نهضت ادب عربی و تاریخ شکوفایی و کمال آن را آغاز سده‌ی بیست میلادی دانسته‌اند. تاریخ دگرگونی شعر ایران به شعر معاصر نیز به نهضت مشروطه در ۱۲۸۵ هـ ش (۱۹۰۵م) بازمی‌گردد. در پی پیدایش سازه‌های اجتماعی و فرهنگی، کشورهای عربی و ایران به گونه‌ی کلی پا به عرصه‌ای جدید نهادند. ورود به عرصه‌ای ناهمگون، بیان ناهمگون را به همراه آورد و این‌گونه بود که ادبیات از شکل سنتی خود به گونه‌ی کلی دگرگونی نوین یافت. در آغاز دگرگونی شعر در جهان عرب و ایران، سنت و تجدد، دوشادوش هم به ایفای نقش می‌پردازند. فرم کهن بر شعر چیرگی دارد و تنها در گستره‌ی محتواست که نوآوری به شعر راه می‌یابد. به تدریج زبان تحت تأثیر قرار می‌گیرد و نو می‌شود و سرانجام این سیر به دگرگونی بنیادین در شعر می‌انجامد. در این شرایط جدید، در ستیز میان نو و کهن، عدم هماهنگی زبان و قالب‌های کهن برای درونمایه‌های نو، به پیدایش زبان و شکلی جدید برای نمایاندن شعر می‌انجامد.

در میان این دگرگونی‌ها، شعر نهضت همچون طلایه‌دار جامعه متجدد دچار دگرگونی شد. افراد در دوره نهضت بیش از پیش با حقوق خود آشنا شدند، آزادی‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شکل گرفت و تشکل‌های گوناگون در جامعه اعلام موجودیت کردند و به کنشگری‌های اجتماعی و فرهنگی روی آوردند. بدین ترتیب همگام با دگرگونی ادبیات در غرب، در پی دگرگونی‌ها دو فرهنگ جهان عرب و ایران، شعر معاصر در این دو فرهنگ نیز دچار دگرگونی شد.

در پی دگرگونی جامعه از سنتی به مدرن در ادبیات فارسی، بهار با شعری بیش از دیگر گرایش‌های سیاسی و آزادی‌خواهانه پیدایش یافت.

در ادبیات عربی ابوماضی را می‌توان طلایه‌دار دگرگونی سترگ در شعر برشمرد. ابوماضی بیش از

دیگر شاعران عرب بر محور فلسفه و معنویت می‌پردازد. آنچه همچون یک بنیان در دگرگونی‌های ادبی از جمله دگرگونی‌های ادبی دو فرهنگ ایران و عرب پیش کشیده می‌شود، این است که در پی گذار جامعه سنتی به مدرن، شعر نیز همچون دیگر اندام‌های جامعه و فرهنگ دچار دگرگونی شد و از شعر سنتی به شعر نو دگرگونی یافت. شعر معاصر را می‌توان زائیده‌ی این دگرگونی دانست که با توجه به نیازهای جامعه مورد دگرش قرار گرفته است.

دگرگونی کلی ادبیات و به گونه‌ی ویژه شعر، به نیاز ریشه‌ای جامعه و دگرگونی‌های بعدی آن به نیازها و دگرگونی‌های وابسته با هر شاعر بستگی دارد. با ژرف‌نگری در اشعار شاعران مورد گفتگوی معاصر ایران و عرب، به مؤلفه‌هایی مشترک برای برابرسنجی از زوایای گوناگون می‌رسیم که از روی شرایط تاریخی و اجتماعی زندگی هر شاعر و فرهنگ آن شکل گرفته است.

۲. بیان مسئله

از آنجا که پنداره‌ی آزادی همچون یکی از بن‌مایه‌های تازه‌ی ادبیات معاصر در دو ادبیات پربار جهان (ایران و عرب) می‌تواند ما را در درک بهتر اشعار شاعران و نیز اشتراکات و اختلافاتشان یاری رساند، بر آن شدیم تا این پنداره را به گونه‌ی تطبیقی در شعر دو شاعر صاحب‌سبک و دارای بینش مشترک ابوماضی و بهار مورد ارزیابی قرار دهیم. شناخت شعر معاصر عربی و فارسی به همسویی دو فرهنگ کمک می‌کند و از این رهگذر می‌توان به مفاهیمی بنیادین در گستره‌ی سیاسی و اجتماعی از جمله آزادی در دو فرهنگ دست یافت و از این سو، پژوهش‌هایی این چنینی شایسته هستند.

۳. سوالات پژوهش

- ۱) از دیدگاه دینی و اسلامی، نگاه بهار و ابوماضی به پنداره‌ی آزادی چگونه است؟
- ۲) ناهمگونی نگاه دو شاعر به پنداره‌ی آزادی در چیست و در این زمینه چه اشتراکاتی دارند؟

۴. فرضیه‌های پژوهش

آزادی دلخواه دو شاعر در قالب مقوله‌هایی چون آزادی سیاسی، ملی، رمانتیک دینی گونه‌بندی شده است. بهار بیش از ابوماضی سرگرم آزادی سیاسی است. آزادی دو شاعر زیر کارآمدی موج و جنبش‌های آزادی‌بخش آن دوره است.

۵. پیشینه‌ی پژوهش

در زمینه‌ی بررسی پنداره‌ی آزادی در اشعار شاعران معاصر فارسی و عربی پژوهش‌های گوناگونی انجام گرفته است که هر کدام به بررسی این پنداره در بین شاعران گوناگون زبان فارسی و عربی پرداخته‌اند. بررسی پنداره‌ی آزادی در شعر نزار قبانی و شاملو (۱۳۹۶)، بررسی تطبیقی پنداره‌ی آزادی و وطن

در شعر حافظ ابراهیم و محمدتقی بهار (۱۳۹۴)، بررسی تطبیقی پیام‌های جهانی در شعر شوقی و بهار (۱۳۹۲)، پنداره‌ی وطن و آزادی در اشعار ملک‌الشعرا بهار و محمود درویش (۱۳۹۶) و پژوهش‌های دیگری به بررسی پنداره‌هایی چون دین، وطن و آزادی در بین شعرای فارسی و عربی پرداخته‌اند و از این میان شعر بهار نیز با شاعران بسیاری هم‌سنجی و برابرسنجی شده است؛ ولی پژوهش‌های وابسته با بررسی تطبیقی شعر بهار و ابوماضی و این جستار اندک است.

همانگونه که اشاره شد بیشتر پژوهش‌های تطبیقی که یک سویه‌ی آن بهار قرار گرفته، به سوی تطبیق با شاعرانی چون شوقی و جواهری است و کمابیش فضای پژوهش از تحقیقاتی که بهار را با ابوماضی هم‌سنجی کرده باشد خالی است؛ ولی با این حال در چند پژوهش، محورهایی از شعر این دو شاعر با هم هم‌سنجی شده که در این زمینه می‌توان به: «مقایسه تطبیقی وطن‌پرستی در اشعار بهار و ابوماضی» از قادرفخری در دانشگاه آزاد اسلامی واحد اهر (۱۳۹۲)، «بررسی تطبیقی مضامین اجتماعی در شعر بهار و صافی نجفی» از معصومه شبستری، فصلنامه‌ی ادبیات تطبیقی (۱۳۹۴) اشاره کرد. باتوجه به آنچه آمد، پژوهش ویژه‌ای با رویکرد تطبیقی در گستره‌ی آزادی‌خواهی میان دو شاعر مورد گفتگو تاکنون نگاشته نشده است و به همین سبب بر آن شدیم تا به این جستار بپردازیم.

۶. اوضاع اجتماعی لبنان

اوضاع اجتماعی در نیمه اول قرن نوزدهم در لبنان به گونه‌ای بود که ناهمگونی بسیاری بین سیاست و اجتماع نمی‌یابیم، سیاست ترک‌ها در لبنان در راه پیشرفت اوضاع مردم حرکت نمی‌کرد و تلاش کران‌مند به برآوردن نیازهای مردم بود. فقر و نادانی بر افکار مردم چیره شده بود. برای زیستگاه فکری در قرن بیستم، تأسیس مدارس گوناگون از جمله المدرسة الوطنیه به دست معلم بطرس البستانی نقطه‌ی عطفی در تاریخ لبنان به حساب می‌آید. فن ترجمه جایگاه ویژه‌ای به دست آورد و هزاران کتاب از فرانسه و انگلیسی به دست ادیبان به عربی ترجمه شد. شاید هیچ یک از کشورهای عربی دارای غنا فرهنگی و اجتماعی کشور لبنان نباشند (المعوش، ۱۹۹۷: ۱۹-۲۷). ابوماضی در سال ۱۹۸۱ در روستای المجدیده از توابع بخش شمالی نزدیک جبل صنین در خانواده‌ی فقیری متولد شد. وی اولین اشعار خود را در مصر در سال ۱۹۰۲؛ یعنی زمانی که تنها سیزده سال داشت سروده است. برخی خرده‌گیران، این بالندگی زودهنگام را نشانه‌ی نبوغ سرشار شعری ابوماضی دانستند (المعوش، ۱۹۹۷: ۲۸).

۷. اوضاع اجتماعی ایران

در هنگامه‌ی زندگی بهار و آغاز مشروطیت، اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران، جایگاه شایسته‌ای نداشت، فقر بر زندگی بیشتر لایه‌های جامعه سایه انداخته بود. نظامیان امور اداری را در اختیار گرفته بودند. در این میان پایان دادن به زندگی ایالتی، به هدف جایگزین‌سازی نظام جدید و نظم نوی حیات اجتماعی، از کارهای مهم آن دوران بود.

دوران حیات بهار یکی از مهم‌ترین سال‌های تاریخ سیاسی اجتماعی ایران است. پیدایش روشنفکران، تأسیس دارالفنون، دانشگاه، کشف حجاب و... از رویدادهای مهم اجتماعی روزگار بهار به شمار می‌آیند. این چرخه را شاید بتوان یکی از پر افت و خیزترین دوره‌ی تاریخ سیاسی اجتماعی ایران دانست. بی‌گمان که این رخدادهای تاریخ‌ساز از چشمان تیزبین بهار که خود محور بسیاری از رخدادها بوده ناپیدا نمانده و در بالندگی وی بی‌تأثیر نبوده است. در شعر او نگاه به طبقات پایین جامعه و هم‌ذات‌پنداری با محرومان را به شدت می‌توان لمس کرد (ر.ک: آبراهامیان، همان: ۱۶۱-۱۸۹).

بهار مشهور به ملک‌الشعراء در سال ۱۲۶۵ در مشهد به دنیا آمد. پدرش میرزا کاظم متخلص به صبوری، از شاعران مشهور مشهد شمرده می‌شد. خاندان پدری بهار خود را از نسل میرزا احمد صبوری کاشانی، شاعر و قصیده‌سرای سرشناس فتحعلی‌شاه می‌دانستند و تخلص صبوری را به همین سبب برگزیده بودند.

بهار نخستین شعر خود را در هفت سالگی سرود (امین‌پور، ۱۳۸۴: ۴۶). وی توانست با نگاه به فضای دین‌ستیز آن روزگار، با زبان گویای خویش عوام و خواص را بسته به بنیادهای اسلام آگاه سازد. او که در شرایط خفقان مذهبی رشد یافته بود، با ذکاوت بسیار توانست به همگان بیاموزد که درد جامعه از بی‌خردی است، نه از دین؛ زیرا که از دیدگاه بهار کج‌فهمی‌های عوام و خواص از دین به گونه‌ی نگرش آنان برمی‌گردد. نفیسی می‌نویسد: «بهار شجاع‌ترین شاعران قرن معاصر است که توانست در شعر پارسی و عربی سرآمد شعرای هم عصر خود باشد» (نفیسی، ۱۳۳۰: ۱۵).

۸. آزادی و مفهوم آن

در درازنای تاریخ برای واژه‌ی آزادی تعاریف گوناگونی پدیدار شده است؛ ولی در گفتار پیش رو آن دسته از مؤلفه‌های آزادی دلخواه است که پشتوانه‌ای نظری برای پنداره‌ی یاد شده در تاریخ اندیشه‌ی ایرانی و عربی و از جمله در تاریخ ادبیات این کشورها شمرده می‌شود. نگارنده مدعی است که آزادی دلخواه دو شاعر، پیوند تنگاتنگی با پنداره‌ی آزادی دارد که در تاریخ انقلاب فرانسه بحث شده است. به همین سبب در ادامه به صورت کوتاه به آرای روسو در حوزه‌ی آزادی اشاره خواهد رفت.

آزادی واژه‌ای فارسی است که از ریشه‌ی پهلوی «آزات» به معنای نجیب و جوانمرد آمده و به پنداره‌ی دوری از قید و بند و تنگناهاست. «آزاسته‌خو، ۱۳۷۰: ۳۹» آزادی در زبان عربی هم‌ارز واژه‌ی «حرية» است (عنایت، ۱۳۵۳: ۵۷). یکی از مهم‌ترین مفاهیمی که روسو پرورده، پنداره‌ی آزادی است. این واژه بعد از وی با گرفتن پسوندهایی چون سیاسی، اجتماعی، دینی و... پنداره‌ای بس وسیع‌تر از آزادی دلخواه روسو پیدا کرده است؛ اما بی‌گمان بسیاری از شاعران شرق و غرب که به آزادی‌خواه، آزادی‌طلب، شهره شده‌اند، بی‌آن که بپایست خود به آن آگاه باشند، از آزادی‌ای سخن می‌گویند که ریشه‌های آن به چهارچوب مفهومی باز می‌گردد که روسو گونه‌بندی کرد (منان، ۱۳۹۴: ۱۵۲-۱۵۳).

از دیدگاه روسو، آزادی سرنوشت ویژه‌ی انسان است. شاید همین پرسمان وجه اشتراک روسو با



بسیاری از شاعران آزادی‌خواه عرب و ایرانی باشد. روسو باور دارد که یکی از مهم‌ترین دارایی‌های انسان، آزادی است. او نادیده گرفتن آزادی را به معنای چشم‌پوشی از همه‌ی ویژگی‌های انسانی و مسئولیت‌های اخلاقی می‌داند. روسو به ویژگی تناقض‌آمیز آزادی اشاره می‌کند و می‌گوید «انسان، آزاد زاده می‌شود؛ اما همواره همه‌جا در زنجیر است» (روسو، ۱۳۹۰: ۱۵). این جمله که یکی از مهم‌ترین تعابیر در دنیای سیاست و به ویژه در عرصه‌ی آزادی است (عالم، ۱۳۸۵: ۳۵۵)، آزادی را مقدس‌ترین نیاز انسان می‌داند. بر پایه‌ی استدلال روسو ما باید در برابر اسارت ایستادگی کنیم. به روشنی بازگو می‌کند، کسی که ارباب باشد، هرگز نمی‌تواند آزاد باشد. به همین سبب حکومت بر پایه‌ی آزادی است. هیچ کسی در پیوندهای اجتماعی حق ندارد مانع آزادی دیگران باشد و آزادی در سرشت خود و به خودی خود هرگز ویرانگر نیست. (همان: ۳۵۷). مؤلفه‌های آزادی‌خواهی در شعر ابوماضی و بهار عبارتند از:

۸-۱. آزادی‌خواهان و ستایش قهرمانان

از جلوه‌های آزادی‌خواهی دو شاعر، ستایش آزادی‌خواهان است. ابوماضی یکی از زیباترین سروده‌های حماسی خود را در دفاع از حزب وطن سروده است. در این شعر بیان می‌کند که عشق به مصر در گوشت و خون او لانه کرده، گویی هرگز اصالتی لبنانی نداشت و از کشوری دیگر به مصر نیامده بود. او در مقام یک شاعر آزادی‌خواه و مبارز، درگیر چالش‌های سیاسی بود که استعمار انگلیس آن را بر مصر تحمیل کرده است. ابوماضی با یادآوری جایگاه «میسلون» فرمانده شهید «یوسف‌العظمه» شام را در دوران اشغال بیگانه یک قهرمان می‌داند:

بَعَثَ الْحَيَاةَ مُطْمَئِعًا وَ زُعَابًا	بأبي و أُمي فِي العِرَاءِ مُوسِدًا
هَضْبَاتُهَا وَ تَنَفَّسَتْ أَطْيَابُهَا	لَمَّا تَوَى فِي مِيسَلُونَ تَرْتَحَت
كَي لَا يَرَى فِي جَلْقِ الأَغْرَابَا	هَذَا الَّذِي اشْتَأَقَ الكَرَى تَحْتَ الثَّرَى
حَرًّا رَأَى المَوْتَ الكَرِيمَ صَوَابَا	وَ إِذَا نَبَا العَيْشُ الكَرِيمُ بِمَاجِدِ
حَسَدَتْ عَلَيكَ أَرَاقِمًا وَ ذِنَابَا	دُنْيَاكَ يَا وَطَنَ العُرُوبِ غَابَةً
وَ اجْعَلْ لِسَانَكَ مِخْلَبًا أَوْ نَابَا	فَالَيْسَ لَهَا مَاءَ الحَدِيدِ مُطَارِقًا
فَدَعَ الكَلَامَ شِكَايَةً وَ عِتَابَا	لَا شَرَعَ فِي الغَابَاتِ إِلَّا شَرَعَهَا

(ابوماضی، ۲۰۰۵: ۱۵۱)

۱. پدر و مادرم فدای شهیدی باشند که در بیابان آرام گرفته و روحیه‌ی آرمان‌خواهی و شهادت در زندگی دمیده است. هنگامی که در میسلون آرام گرفت، تپه‌ها از شوق دیدار او خرامیدند و نفسی عطرآگین کشیدند. او قهرمانی است که ترجیح داد در زیر خاک آرام گیرد نه اینکه در دمشق، استعمارگران و بیگانگان را ببیند. مرد آزاده ترجیح می‌دهد که با عزت بمیرد، نه این‌که خوار زندگی کند. ای سرزمین عربیت، جهان تو جنگلی است پر از افعی و گرگ. برای این جنگل، خود را روین تن کن و زبانی از چنگ و دندان برگزین. هیچ قانونی جز قانون جنگل در عالم نیست، پس شکایت و سرزنش را رها کن.

در این مقطع شاعر با تمجید آزادی و آزادی‌خواهی، به گونه‌ای بر این باور دینی و اسلامی صحه گذاشته که مرگ با عزت بهتر از زندگی با ذلت است و در کلام اولیا و صالحان و به باور ائمه علیهم‌السلام نیز این نوع مرگ خودش گونه‌ای عزت، زندگی و کرامت و بالندگی است که شاعر در شعر خود «حَرِّ رَأَى الْمَوْتَ الْكَرِيمَ صَوَابًا» به آن اشاره کرده است.

بهار نیز یکی از راه‌های گسترش آزادی‌خواهی در جامعه را بزرگداشت آزادی‌خواهان می‌داند. به همین سبب به تمجید بزرگان مشروطه و آزادی‌خواهان تبریز، اصفهان، گیلان که در برابر استبداد حکومت مرکزی به پا خاسته می‌پردازد و از درگاه خداوند، سلامت آزادی‌خواهان را خواستار است.

بخت سپهدار فرخنده بادا سردار اسعد پاینده بادا
صمصام ایران برنده بادا ضرغام دین را دل زنده بادا
ستارخان را بادا ظفریار تبریزیان را یزدان نگهدار
(بهار، ۱۳۵۴، ج ۱: ۱۵۰)

وی کشته شدن شیخ محمد خیابانی را نشانه‌ی پایمالی آزادی ایرانیان می‌داند و بر این باور است که اگر خون این آزاده‌ی ستم‌دیده بجوشد، همه‌ی ایرانیان کفن سرخ به تن خواهند کرد:

پامال نمودند و زدودند و ستودند آزادی ایران و مسلمانی ایران
کشتند بزرگان را و ابقا نمودند بر شیخ حسین و به خیابانی ایران
گر خون خیابانی مظلوم بجوشد سرتا سر ایران کفن سرخ بپوشد
(همان: ۳۴۰)

اگرچه نگاه بهار در این زمینه سراسر ملی میهنی بوده؛ ولی او در این اشعار باور دینی و اسلامی خود را نیز به تصویر کشیده است. او آزادی را نمادی دینی انگاشته و آزادی‌خواهان را شیران بیشه‌ی دین برشمرده و در اشعار مقطع دوم، آزادی ایران را در کنار مسلمانی ایرانیان آورده تا با این کار نشان دهد که آزادی و دین و به گونه‌ی ویژه‌ی اسلام، مقوله‌هایی جدای از هم نیستند؛ بلکه با هم وابسته و درهم تنیده‌اند و سراسر با هم پیوند دارند و این نکته به خوبی به جستار حریت در دینداری و زندگی در دین اسلام اشاره دارد؛ چرا که ملاک زندگی درست در دین مبین اسلام، تکیه بر آزادی و آزادگی است. اگرچه بهار در این مقطع تنها به بزرگداشت قهرمانان ملی بزرگ ایران بسنده می‌کند، در همان هنگام نگاه ابوماضی فراملیتی است و شهیدان راه آزادی را که وابسته به دیگر سرزمین‌ها هستند، نیز می‌ستاید.

۸-۲. عمل آزادی

هانآرنت عالی‌ترین گونه‌ی کنشگری انسان را عمل می‌داند. از دیدگاه او عمل با آزادی در وابستگی مستقیم است. به باور آرنت، عمل در راستای آزادی، بر رفاه برتری و اولویت دارد (بشیریه، ۱۳۸۶: ۲۱۱). ابوماضی کمتر از بهار آزادی عمل دارد و بیشتر به آزادی‌ستایی بسنده می‌کند. از دیدگاه ابوماضی،



اراده‌ی آزادی در دل هر انسانی سرشته است. اگرچه عمل آزادی در ابوماضی ناپیدا است؛ اما آن گونه که وی ادعا می‌کند، خود را وقف آزادی کرده است. او تنها عاشق آزادیست و چیزی جز آزادی، اندیشه‌ی او را دست به کار نکرده است:

فَتَنَّتْهُ مَحَاسِنُ الْحُرِّيَّةِ لَا سُلَيْمِي وَ لَا جَمَالَ سُمِّيَّةُ
 هِيَ أُمْنِيَّةُ الْجَمِيعِ وَ لَكِنْ أَرْهَقَتْهُ الطَّبِيعَةُ الْبَشَرِيَّةُ
 وَ عَجِيبٌ أَنْ يَخْلُقَ الْمَرْءُ حُرًّا ثُمَّ يَأْبَى لِنَفْسِهِ الْحُرِّيَّةَ
 غَادَةً مَا عَرَفَتْ قَلْبًا خَلِيًّا مِنْ هَوَاهَا حَتَّى الْقُلُوبِ الْخَلِيَّةِ
 (ابوماضی، ۲۰۰۶: ۶۱۹)

از شعر بهار پیداست، از پیش‌نیازهای رسیدن به آزادی، دلسرد نشدن است. آزادی‌خواه راستین کسی است که راه آزادی را بشناسد و عمل آزاد انجام دهد. همین امر او را از ابوماضی جدا می‌کند. افزون بر این، پشتکار و دلسرد نشدن در کنار رها نکردن راه، شخص آزادی‌خواه را در رسیدن به آرمان پایانی خود که همان پنداره‌ی مقدس «آزادی» است، یاری می‌رساند. بهار بر این باور است که دستیابی به عزت، تنها در سایه‌ی همت والا به دست می‌آید.

تیغ حدثان گسست پیوندم پیکان بلا بسفت استخوانم
 ای آزادی، خجسته آزادی! از وصل تو روی برنگردانم
 تا آن‌که مرا به نزد خود خوانی یا آن‌که تو را به نزد خود خوانم
 (بهار، ۱۳۵۴، ج ۱: ۳۲۶)

بهار تنها به آزادی‌ستایی بسنده نمی‌کند؛ بلکه از آن بالاتر می‌رود و در ترازوی بالاتر از عمل سیاسی آزاد سخن می‌گوید. بهار، خود را موظف می‌داند که با پشتکار در راه آزادی بکوشد و از همین روی، آماده‌ی بذل جان گردیده است. او بر این باور است که اگر جان خویش را نیز در راه رسیدن به آرمان «آزادی» از دست بدهد، بهتر از آن خواهد بود که به بندگی تن دهد:

ما باده‌ی عزت و جلالت نوشیم در راه شرف از دل و از جان کوشیم
 گر در صف رزم جامه از خون پوشیم آزادی را به بندگی نفروشیم
 (بهار، ۱۳۵۴، ج ۲: ۵۲۲)

بی‌گمان یکی از زیباترین اشعار بهار توصیف عمل آزادی، قصیده‌ی «مرغ سحر ناله سر کن» است:

۱. زیبایی آزادی او را مفتون و شیدا کرده، نه سلیمی و زیبایی سمیه. آزادی آرزوی همه است؛ اما انسان‌ها آن را ناتوان و نازیبا کرده‌اند. عجیب است که انسان آزاد به دنیا بیاید؛ اما از آزادی پرهیزد. تا جایی که دل‌های خالی نیز از عشق آزادی تهی نیستند.

مرغ سحر ناله سرکن، داغ مرا تازه تر کن
 ز آه شرر بار این قفس را بر شگن و زیر و زبر کن
 بلبل پر بسته ز کنج قفس درآ، نغمه آزادی نوع بشر سرا
 و ز نفسی عرصه این خالک تیره را. پر شرر کن (بهار، ۱۳۵۴، ج ۲: ۴۵۲)

قصیده‌ی بالا یکی از بهترین اشعار فارسی در رسای آزادی است و آن چنان با جان و ریشه‌ی ایرانیان درآمیخته که بدون اغراق می‌توان گفت همتای آن را کمتر می‌توان یافت. این شعر بیان دردهای قلب مجروح ملت ایران در درازنای دوران مبارزات مشروطه است. بیان آرزوهای ملت ایران برای رسیدن به جامعه‌ای آزاد و عدالت‌محور را فریاد می‌زند. مرغ سحر خیزش ملت ایران در برابر استبداد پادشاهان نالایق و جفاکار و دشمنی‌های اجنبی، ناله سر می‌دهد و داغ دل را تازه می‌کند.

درباره‌ی عمل آزادی نزد بهار و ابوماضی و بررسی آن از نگرش دینی، اسلامی و انسانی، محور سخن هر دو و پافشاری هر دوی آنها بر این است که آزادی در نهاد و سرشت انسان‌هاست و چیزی است که همه خواهان آن هستند و هر دو نیز بر این باورند که رسیدن به عزت و سربلندی با نفی بندگی و خودباوری و آزادی همراه بوده و این همان چیزی است که اساس اسلام بر آن بنا نهاده شده است. از اساس اسلام برای آزادی بشر آمد، هم آزادی از قید و بند فشار دستگاه‌های خودکامه و بیدادگر بر لایه‌های گوناگون انسان و ایجاد حکومت عادلانه برای بشر و هم آزادی از اندیشه‌ها و انگاره‌ها و اوهام حاکم بر زندگی انسان (خامنه‌ای: ۱۳۹۲).

ابوماضی پیوسته در مناقب آزادی و حریت شعر می‌گوید. این امر با کنشگری آزادی بهار ناهمگونی چشمگیری دارد. ابوماضی بیش از بهار در پارادایم سنتی یعنی شاه و رعیت سیر می‌کند:

و لکلّ مطامع و أمانی یبدلُ النفسُ دونها للمنیّة
 و یراها لَدَیْهِ أَشْرَفُ شَیْءٍ و هی اَدْنی مِنَ الْأُكُورِ الدَّیّیّة
 إنّما تَقْتَدی الرّعیّة مَلِكاً باذلاً نَفْسَه فِدی لِلرّعیّة^۱
 (ابوماضی، ۲۰۰۶: ۶۱۹)

این ابیات اگرچه به حق نشان می‌دهد، هیچ قدرتمندی به گستره‌ی اقتدار کران‌مند خویشان قانع نیست و همواره می‌خواهد دامنه‌ی اقتدار خویش را به حق یا ناحق گسترش دهد؛ اما بهره‌گیری از واژه‌ی رعیت و ملک بیانگر تعلق ابوماضی در قلمرو سنتی از پنداره‌ی آزادی است. پنداره‌ی پادشاه و رعیت هنوز در بردارنده‌ی خواست بندگی و تسلیم مردم در برابر پادشاه است. پادشاه هنگامی در رویارویی با

۱. هر کسی آرزوهایی دارد و خود را در راه آن فدا می‌کند و آن را والاترین چیز می‌انگارد، در همان هنگام از مقاصد نزدیک نیز نزدیک‌تر است. مردم خود را فدای پادشاهی می‌کنند که خود را فدای رعیت کند.



واژه‌ی رعیت به کار رود، بر مسند قدرت می‌نشیند. بر این اساس می‌توان گفت که پنداره‌ی آزادی نزد ابوماضی چندان که باید و شاید کناره‌های روشن و چهارچوب باز شناخته شده‌ای ندارد و با پنداره‌ی آزادی روسویی که شهروندی و قرارداد اجتماعی را در خود جای داده فاصله‌ها دارد.

۸-۳. آزادی ملی از راه استعمارستیزی

با جنگ جهانی اندیشه‌های آزادی‌خواهی در کشورهای شرقی رشد کرد و مردم آگاهانه با اشغالگری انگلستان مبارزه کردند. ابوماضی در یکی از اشعار خود نشان می‌دهد که استعمارگران بر اسب دسیسه‌های خود علیه کشورهای عربی می‌تازند. بستن روزنامه‌ها، تبعید آزادگان، امضای قراردادهای استعماری برای غارت ثروت‌ها و کشتار ملت‌ها، همه نمودهای اشغالگری است. شاعر ایمان دارد که این ستم ادامه نخواهد داشت و ستاره‌ی اقبال ستمگران رو به افول است (المعوش، ۱۹۹۷: ۶۷). ابوماضی به سب زیستن در فضای فرهنگی آمریکایی، آمریکا را به مانند یک دولت استعماری نمی‌بیند، در برابر نه تنها روسیه؛ بلکه هم‌پیمانان آن کشور را اشغالگر می‌داند:

ظَلَمَ الْقَوْمُ مَنْ تَوَهَّمَهُ الْقَوْمُ نَصِيراً لِلأُمَّةِ الرُّوسِیَّةِ
و إِذَا أَحْرَجَ الضَّعَافَ قَوِیْ نَسِیتَ ضَعْفَهَا النُّفُوسَ الأَیُّبَةَ
(ابوماضی، ۲۰۰۶: ۶۱۹)

در آن روزگار فرانسه، لبنان را اشغال کرده بود، در رثای شهید میسلون، اگرچه از فرانسه نام نمی‌برد؛ اما سربسته آن کشور را کشوری بیگانه می‌خواند که قهرمانان مرگ خود را بر حضور آن کشور ترجیح می‌دهند:

هَذَا الَّذِیْ إِشْتَقَّ الكَرِی تَحْتَ الثَّرِی كَی لَا یَرِی فِی جَلْقِ الأَغْرَابِ
(ابوماضی، ۲۰۰۶: ۱۵)

مبارزه با ستم چیزی نبود که ابوماضی از آن غافل بماند. شاعر افزون بر پرداختن به این چالش، راهکارهایی پیش روی مردم قرار می‌دهد. وی در قصیده‌ی «الشاعر و الأمة» داستان مردمی را نقل می‌کند که از حاکم عادل‌ی بهره‌مند بوده و در امنیت قرار داشتند. بعد از مرگ حاکم، فرمانروایی ستمگر به جای او نشست و نسبت به کارهای مردم آگاهی نداشت. مردم بر سر مزار حاکم پیشین می‌رفتند و ناله سر می‌دادند. ابوماضی در این قصیده با ژرف‌نگری، درد جامعه را به خوبی شناخته است. چیرگی حاکم جابر بر مردم را از قدرت حاکم نمی‌داند برعکس، آن را برآمده از ناتوانی مردم در مبارزه علیه استبداد می‌داند. وی گریه بر

۱. مردم به کسی که به خطا گمان می‌کنند هم‌پیمان روسیه است، جفا می‌کنند. اگر اقویا ضعیفان را به تنگنا و ستوه آورند، انسان‌های بزرگ‌منش، کاستی و سستی خود را فراموش می‌کنند.

۲. این همان کسی است که مشتاق خواب زیر خاک است تا در میان مردم غربی‌ها را نبیند.

گذشته را بیهوده دانسته و راه نجات مردم را در وجود خود مردم و اقدامات عملی آنها علیه ستمگران می‌داند:

خَيْرٌ مَا يَكْتَبُهُ ذُو مُرْقِمٍ قِصَّةٌ فِيهَا لِقَوْمٍ تَذَكِرَةٌ
 كَانَتْ فِي مَاضِي اللَّيَالِي أُمَّةٌ خَلَعَ الْعَزَّ عَلَيْهَا حَبْرَةٌ
 يَجِدُ النَّازِلَ فِي أَكْنَافِهَا أَوْجَهًا ضَاحِكَةً مُسْتَبْشِرَةٌ
 هَذَا الشَّاعِرُ مِنْهُمْ قَانِلًا بَلَغَ السُّوسُ أَصُولَ الشَّجَرَةِ
 رَحْمَةَ اللَّهِ عَلَى أَسْلَافِكُمْ أَنَّهُمْ كَانُوا تَقَاةَ بَرَزَةٍ
 أَنْ مِنْ تَبْكُونَهُ يَا سَادَتِي كَالَّذِي تَشْكُونُ فِيكُمْ بَطْرَةَ
 فَاحْبِسُوا الْأَدْمَعَ فِي آمَاقِكُمْ وَاتْرَكُوا هَذِي الْعِظَامَ النَّخْرَةَ
 كَيْفَ لَا يَبْغِي وَ يَطْغَى أَمْرٌ يَتَّقِي أَشْجَعَكُمْ أَنْ يَنْظُرَهُ
 وَإِذَا اللَّيْثُ وَهَتْ أَظْفَارَهُ أَنْشَبَ السَّنَّورَ فِيهِ ظَفْرُهُ^۱

(همان: ۲۴۷ ت ۴۳۱)

هنگام شعله‌ور شدن آتش جنگ اول جهانی، حکومت ایران در دست احمدشاه بود، چالش اقتصادی، جایگاه نابسامان سیاسی و دخالت‌های مهار گسیخته‌ی روسیه و انگلیس، ایران را به یک کشور ورشکسته تبدیل کرده بود که استقلال و آزادی خود را از دست داده و بازیچه‌ای در دست بیگانگان شده بود. «اشعار پرشور بهار در دوران مشروطه، چنان هوشمندانه سروده می‌شد که مردم را به پیکار در برابر سیاست‌های استعماری وامی‌داشت.» (موحدفرد، ۱۳۸۵: ۵۹) او با شوراندن حمیت ایرانیان از ایشان می‌خواهد، ثروت و ناموس خود را که از سوی این متجاوزان به تاراج می‌رفت، نگهداری کنند. چنین کاری نیاز به جنبش‌های جهادی داشت. از همین روی بهار از مردم می‌خواهد با جنبشی درخور، آزادی قومی و ملی از دست رفته‌ی خود را بازیابند:

چند به ما دشمنان حيله طرازی کنند؟ چند به ایران زمین دسیسه بازی کنند؟
 چند چو پیلان مست با ما بازی کنند؟ چند به ناموس ما دست درازی کنند؟
 دست ببردشان، گرتان غیرت بجاست ایران مال شماسست، ایران مال شماسست

(بهار، ۱۳۵۴، ج ۱: ۲۵۷)

۱. بهترین چیزی که یک نویسنده می‌نویسد، داستانی است که برای مردم مایه اندرز باشد. در زمان‌های قدیم ملتی می‌زیستند که عزت، جامه خود را بر آنها پوشانده بود. کسی که بر آنها وارد می‌شد، با چهره‌هایی برخورد می‌کرد که سرزنده بودند. شاعر آنها را به تمسخر گرفت و گفت همانا موریانه به تنه و شاخ و برگ درخت رسیده است. رحمت خداوند بر گذشتگان شما باد؛ چراکه آنها انسان‌هایی وارسته بودند. ای سرورانم! همانا کسانی که شما به خاطر آنها گریه می‌کنید، انسان‌هایی خوشگذران بودند، بسان ظالمانی که هم‌اکنون از دست آنها شکوه می‌کنید. اشک‌ها را در چشم‌هایتان پنهان سازید و این استخوان‌های پوسیده را رها کنید. چگونه حاکم ستمگری بر شما ستم روا نداشته باشد، در همین هنگام حتی شجاع‌ترین افراد شما از نگاه کردن به او می‌ترسد. اگر زمانی جنگال‌های شیر درنده ناتوان گردد، در این زمان گربه با چنگال‌هایش به او حمله‌ور می‌شود.



او که «با همه‌ی ژرف‌نگری که در گذشته دارد، نگاهش به‌سوی آینده است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸: ۲۶۲).

هان ای ایرانیان، بینم محبوستان به پنجه‌ی انگلیس، به چنگل روستان
گویی در این میان گرفته کابوستان کز دو طرف می‌برند ثروت و ناموستان
در ره ناموس و مال، کوشش کردن رواست ایران مال شماست، ایران مال شماست
(بهار، ۱۳۵۴، ج ۱: ۲۵۸)

در این دو فراز از اشعار ابوماضی و بهار، این دو بر پرسمان آزادی به معنای رویارویی با بیگانه و تسلیم نشدن در برابر بیگانه و جفاکار تأکید دارند که از اساس سنگ بنا و مبنای نخست آزادی در اسلام نیز بر این معنا بسته شده است. در اسلام و در آثار اسلامی پرسمان آزادی دارای ارزش بسیاری است. امیرالمؤمنین علیه السلام در سخنی می‌فرمایند: «انّ ادم لم یلد عبدا و لا امة و انّ الناس کلّهم احرار»؛ (مجلسی، ج ۳۲: ۱۳۴) یعنی آدم، غلام و کنیز به دنیا نیامده است؛ همه‌ی انسان‌ها آزادند. این یک جمله‌ی کوتاه و بسیار پرمعناست که همه‌ی آزادی‌هایی که امروز غرب و شرق و تمدن‌ها و فرهنگ‌های جهانی از آن دم می‌زنند، در این وجود دارد و این افتخار، متعلق به ادیان و اسلام است که اعلان آزادی بشر را کرده‌اند و به گونه‌ای سخن دو شاعر نیز تأکیدی بر همین معناست.

۸-۴. ستایش فاتحان

ابوماضی و بهار از یک‌سو استعمارگران را کوچک می‌شمارند. از سوی دیگر آنچه خود فاتح می‌دانند، در مقام نجات‌بخش می‌ستایند. ابوماضی، آمریکا را در مقام یک نجات‌بخش این‌گونه توصیف می‌کند:

فلتدّم آمریکا ما التّظما
و لتعش رایتها ذات النّجوم
واعتلی الناس به متنّ الهواء
یمخر المنضاد فی الفضا
معجزات ما اتاها الانبیاء
سخر العلم لهم حتی الغیوم
ما لهذا الفتح فی التّاریخ ثانی
اجمل الرّایات اولی بالخلود
فهم حوال الدّار یمرحون
مثلما یمخر فی البحر السّفین
لا ولم یطمح إليها الاقدمون
فهم، مثلهم، فوق الصّعید
(ابوماضی، ۲۰۰۶: ۶۸۷)

۱. تا روزگار هست، آمریکا پایدار باشد این پیروزی در تاریخ دومی ندارد. پرچم پرستاره آمریکا پراهنزاز باد، زیباترین پرچم در اولویت جاودانگی است. مردم به اوج آسمان صعود کردند و در اطراف ستارگان شادی می‌کنند. بالون آنها سینه فضا را می‌شکافد، همچنان که کشتی‌های غول پیکر دریایمایی می‌کند. معجزات انبیا نیز مانند آن نوآوری‌ها نیست و در خیال قدیمیان هم نمی‌گنجد. علم تا آسمان، مسخر آنان شده است، آنان مانند ابر بر فراز زمین ارتقا گرفته‌اند.

شعر بالا نشان می‌دهد که فلسفه و ایدئولوژی‌های غرب را باید جدا از یکدیگر بررسی کرد و غرب را به مانند یک کل دیدن، ما را به بیراهه می‌برد. با این رویکرد است که ابوماضی علم غرب را دیباچه و راه آزادی می‌داند. این غرب‌شناسی با غرب‌شناسی ایدئولوژیک شاعرانی که در غرب، چیزی جز نفسانیت سراغ نمی‌گیرند، نایکسان است. از این دیدگاه ابوماضی غرب را فاتح تمدن جدید می‌داند. فاتحان برای بهار، فاتحان تاریخ ملی هستند. پس از ۱۲۰ سال سلطه‌ی زورگویانه‌ی مغول بر ایران، گروهی از آزادگان در سرزمین خراسان، جنبشی را بنا نهادند که به «قیام سربداران» پرآوازه شد. از آنجا که «دیوان شعر بهار، کتاب آزادی است» (زارع، ۱۳۶۸: ۴۶۳)، شاعر با تمجید از این دهقان‌های انقلابی که با آرمان رسیدن به آزادی ملی و قومی خیزش کرده‌اند، در قصیده‌ی «آینه‌ی عبرت»، ایشان را سرور آزادگان ایران می‌داند:

سرور احرار ایرانند، آل سربدار کز فشار ظلم آشفتنند اندر سبزواری
شهر نیشابور بگرفتند و بس شهر و دیار وز دهاقین لشکری کردند بیرون از شمار
(بهار، ۱۳۵۴، ج ۱: ۶۴)

۵-۸. آزادی بیان

یکی از خواسته‌های بنیادین شاعران آزادی‌خواه، رهایی از سلطه‌های سرکوب برای آزادی بیان بود. ابوماضی در شعر «ایها القلم» این درد ژرف را یاد می‌کند. برای به دست آوردن آزادی و دفاع از آن در برابر ملی‌گرایی تأکید می‌کند که زندگی بدون آزادی امکان‌پذیر نیست (المعوش، ۱۹۹۷: ۶۳-۶۴).

مَاذَا جَنَيْتَ عَلَيْهِمَ أَيُّهَا الْقَلَمُ وَاللَّهِ مَا فِيكَ إِلَّا النَّصْحُ وَالْحِكْمُ
خُلِقْتَ حُرّاً كَمَوْجِ الْبَحْرِ مُنْذَفِعاً فَمَا الْقَيْدُ وَمَا الْأَصْفَادُ وَاللَّجْمُ
إِنْ يَحْسِبُوا الطَّائِرَ الْمَحْكِيَّ فِي قَفْصٍ فَلَيْسَ يُحْسِبُ مِنْهُ الصَّوْتُ وَالنَّعْمُ
مَهْضُومَةٌ الْحَقُّ لَا ذَنْبَ جَنَّتُهُ سِوَى أَنْ الْحُقُوقَ لَدَيْهَا لَيْسَ تَنْهَضُمْ^۱
(ابوماضی، ۲۰۰۶: ۳۶۴)

قدرت سیاسی در شکل استبدادی نمی‌تواند حساسیت شاعری چون ابوماضی را برنینگیزد. شاعر می‌داند این قدرت گسترش طلب است و تلاش می‌کند همه‌ی مرزها را پس زند؛ اما شاعر به خوبی از این نکته آگاهی دارد که چنین قدرتی فاجعه‌آفرین است، به همین دلیل از راه متفکران باید مهار شود. بیت اول در این باره گویاست که قلم مهار است و تنها دیکتاتورها هستند که از مهار می‌گریزند. ابوماضی

۱. ای قلم با اینان چه کردی؟ به خدا که سراسر نصیحتی تو آزاد خلق شده‌ای چون موج دریا خروشان، بند و زنجیر چه باشند؟ پرنده‌ی خوش‌لحن را حتی اگر در قفس حبس کنند، آواز زندانی‌شدنی نیست. این ملت حشش پایمال می‌شود، بی‌آنکه هیچ گناهی مرتکب شده باشد، جز این به حقوق خود واقف است.

قدرت رسانه را چندان قوی می‌داند که نمی‌توان آن را به ویژه در دهه‌ی کنونی کران‌مند کرد. اگر رسانه را نماد عصر دموکراسی بدانیم، در این گونه‌ی بازشناخت شاعر در ابیات زیر را بسیار باریک‌بینانه می‌یابیم که عصر فن‌آوری رسانه‌ای است و این رسانه است که همه چیز را مهار می‌کند. اگر نقش رسانه‌های جمعی در خیزش‌های عربی و انقلاب‌های بهار عربی را موشکافی کنیم، بازشناساندن درست ابوماضی را در پیدایش آنچه اکنون «شهروند خبرنگاری» می‌گوییم ستایش می‌کنیم:

مَرَّتْ عَلَيْهَا سُنُونٌ كُلُّهَا نَقَمٌ مَا كَانَ أَسْعَدَهَا لَوْ أَنَّهَا نَعَمٌ
وَأَرْهَقُوا الصُّحُفَ وَالْأَقْلَامَ فِي زَمَنِ يَكَادُ يَعْبُدُ فِيهِ الطَّرْسُ وَالْقَلَمُ
إِنْ يَمْنَعُوا الصُّحُفَ فَيُنَا بَثَّ لَوْعَتِنَا فَكُلُّنَا صُحُفٌ فِي مِصْرَ تَرْتَسِمُ
إِنَّا لَقَوْمٌ لَنَا مَجْدٌ سَنَدُكُرُهُ مَا دَامَ فَيُنَا لِسَانٌ نَاطِقٌ وَقَمٌ
كَيْفَ السَّبِيلُ إِلَى سَلْوَانَ رِفْعَتِنَا وَهِيَ الَّتِي تَتَمَّتِي بَعْضَهَا الْأَمُّ
يَأْبَى لَنَا الْعِزُّ أَنْ نَرْضَى الْمَذَلَّةَ فِي عَصْرِ رَأَيْنَا بِهِ الْعِبْدَانَ تُحْتَرَّمُ
الْمَوْتُ أَحْمَلُ مِنْ عَيْشٍ عَلَى مَضْنُضٍ إِنَّ الْحَيَاةَ بِلَا حُرِّيَّةٍ عَدَمٌ
(ابوماضی، ۲۰۰۶: ۳۶۵)

واپسین مصراع ابیات بالا یکی از زیباترین جملاتی است که از اندیشه‌ی شاعر مورد پرسمان تراویده است. به راستی که زندگی بدون آزادی، نیستی است و آزادی ابزار نیست؛ بلکه غایت زندگی به شمار می‌آید. تنها ناهمدلان آزادی برای کوچک شمردن آزادی، آن را ابزار می‌دانند، در آن هنگام که انسان از راه آزادی خود را محقق می‌کند و آزادی جلوه‌گاه پیدایش حیات انسان است.

بهار نیز چنین دیدگاهی درباب آزادی دارد. آزادی اندیشه پیامدهای مثبت و منفی فراوانی برای جامعه به دنبال داشت که بهار به برخی از آنها اشاره می‌کند. او در آغاز می‌گوید:

گشت آزاد فکر و اندیشه قلم و نطق و حرفت و پیشه
(بهار، ۱۳۵۴، ج ۲: ۶۵)

بهار که از فشار فضای سیاسی رنجیده است، در قصیده‌ی «بَثَّ الشُّكُوى» زبان به گلایه گشوده است، می‌گوید: به خاطر نبودن آزادی سیاسی و مطبوعاتی، همیشه در حال تبعید هستم و کسی

۱. سال‌های پر از محنتی بر این ملت گذشت، اگر لطف خدا نبود آن سال‌ها به سال‌های خوش‌یمن تبدیل نمی‌شد. روزنامه‌ها و قلم‌ها را در روزگاری که روزنامه و قلم معبود هستند، بستند و شکستند. اگر از بازتاب راستینگی کار به دست روزنامه‌ها جلوگیری به عمل آوردند و هر یک از ما، خود یک روزنامه‌ای هستیم. مادامی‌که زبانی ناطق در میان ماست عزتی قابل اعتنا داریم. چگونه می‌توان والایی ما را فراموش کرد، در آن هنگام ملت‌ها تنها آرزومند برخی از این شکوه هستند. عزت ما بازدارنده می‌شود که به خواری تن دهیم. در روزگاری که بندگان محترم شمرده می‌شوند. مرگ زیباتر از زندگی نکبت‌بار است و زندگی بدون آزادی، نیستی است.

همانند مستوفی الممالک روزنامه ام را که زبان گویای من است، تعطیل و مرا وادار به خاموشی کرده است. این خاموشی بهار، دستاورد نبود وجود آزادی در جامعه‌ی مطبوعاتی و سیاسی کشور است:

از نقتم دشمنان آزادی گه در ری و گاه در خراسانم
و امروز عمید ملک شاهنشاه بسته است زبان گوهر افشانم
(همان، ج ۱: ۳۲۵)

بهار به دلیل راستگویی در گفتار، مورد خشم شاه واقع شده و به زندان هم رفته است. این چالش نشان می‌دهد که آزادی بیان در این دوره وجود ندارد و مطبوعات نمی‌توانند آزادانه سخن خود را به گوش مردم برسانند و نکوهش‌های خود را بیان کنند. به نگرگاه بهار، شاه زیر رخنه‌ی دشمنان است:

شاه را گفتند تا بندد زبان دوستان دشمنان را این نخستین فتح باب است ای ملک
دلیل زندانی شدن خود را فضل و دانش و سخن گفتن از آزادی می‌داند.

چپست جرمش کرده چندی پیش از آزادی حدیث تا ابد زین جرم مطرود در سلطان بود
(همان، ج ۱: ۳۲۵)

در مقام بررسی و هم‌سنجی این دو مقطع از شاعر در قالب پرسمان اسلامی از آزادی، باز به همان گفته‌های پیشین می‌رسیم که از اساس در اسلام شالوده بر آزادی است، چه از جنبه‌ی نفسی و شخصی و چه از دیدگاه سیاسی و اجتماعی. آزادی پنداره‌ای متعالی است که در قرآن کریم و بی‌گمان در مکتب بسیاری از انبیای الهی موجود است و خود این مصرع بیت آخر شعر ابو ماضی «الموتُ أَجْمَلُ مِنْ عَیْشٍ عَلَی مَضْنٍ» یادآور کلام امام حسین علیه السلام و یاران ایشان در عصر عاشورا است و این امر بیانگر نگاه ژرف و روشنگرانه‌ی مکتب اسلام به آزادی، مرگ و زندگی راستین است.

در وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندش امام حسن معجبی علیه السلام، با خود همین واژه‌ی آزادی آمده که: «لاتکن عبد غیرک و قد جعلک الله حراً» (مجلسی: ۱۳۴). بنده‌ی غیر خودت نباش که خدا تو را آزاد آفریده. بر این اساس هر انسانی آزاد به دنیا آمده و یکی از مکاتیبی که ژرف و موشکافانه به این مهم پرداخته، مکتب اسلام است.

۸-۶. دین رمانتیک و آزادی

اشعار بهار نمایان‌گر این است که او به سوی برداشت رمانتیک از ارزش‌های دینی و شیعی گرایش دارد. این دین را دین رمانتیک می‌گوییم؛ چون آکنده از گزاره‌های گفتمان رمانتیسم است. گرایش ضد غربی بهار و رمانتیسم اسلامی ایرانی به کانون گفتار او تبدیل شده است. جذابیت این گفتار و چنین گرایشی همواره چنان بوده که از نوشتار ضد غربی آن بهره‌برداری شده است. او در عین ضدغرب بودن، اصلاح طلب است و دین او دینی رمانتیک و چپاولگری، استعمارگری و طغیان عقل مدرن را دستاورد

ناتوانی و سستی مسلمانان می‌داند:

اسلام گر امروز چنین زار و ضعیف است زین قوم شریفست
 نه جرم زعیسی نه تعدی ز کلیستاست از ماست که برماست. (بهار، ۱۳۵۴، ج ۱: ۲۶۲)

بهار با ناخوشنودی از جایگاه موجود و حسرت نسبت به قدرت اسلام، از یک سو عوام‌زدگی و از سوی دیگر خواص‌زدگی را از دشواری‌هایی می‌داند که ممکن است کیان اسلام را بر باد دهد:

از عوام است هر آن بد که رود بر اسلام داد از دست عوام (همان: ۲۵۹)

از خواص است هر آن بد که رود بر اشخاص داد از دست خواص. (همانجا)

اسلامی که او از آن سخن می‌گوید، اسلامی نیست که دارای چهارچوب پنداره‌ای قابل‌روشنگری باشد؛ بلکه بیش از آنکه امری عینی باشد، برآمده از ذهنی‌اندیشی سیاسی ایدئولوژیک بهار است که همچون امری ذهنی، برای بازگشت به آن و رهایی از شرّ سیاست کنون و جهان کنون ساخته می‌شود. مردم با این دین بیگانه‌اند هم خواص هم عوام. عوام به دلیل بیگانگی با خود و خواص به دلیل بیگانگی از خود. در مقام هم‌سنجی، بهار بیش از ابوماضی، در راستای گسترش رمانتیسیم فرهنگ بومی و اسلامی کوشیده است. بهار بر این باور است که ناکارآمدی از اسلام نیست؛ بلکه مشکل از مسلمانی ماست و بر همین مبنا در درون شعر خود، نگرش خود و دیدگاه خود درباره‌ی اسلام را به تصویر می‌کشد. اسلام دینی پویا و مکتبی است که بر اساس آن شیوه درست زندگی جریان می‌یابد و اگر دستورات آن سرلوحه‌ی کارها قرار گیرد، راه زندگی به شکل درست خود جریان خواهد یافت و اگر راه به درستی جریان پیدا نمی‌کند، ناکارآمدی از اسلام نیست؛ بلکه ناکارآمدی از مسلمانی ما و ذهن ماست.

۹. نتایج

بهار و ابوماضی هر دو در اشعار خود در قالب مضامین مشترک، جلوه‌هایی از آزادی و معانی گوناگونی از آزادی خواهی و بنیاد حاکم بر آن را به تصویر کشیده‌اند.

داشتن ذهنی آزاد و آزاده، بنده دیگری نبودن، داشتن شخصیت آزاده، داشتن همت والا، عزت و سربلندی، سرخم نکردن در برابر جفاکاران، برتری مرگ با عزت بر زندگی با ذلت از پنداره‌های مهم در قالب آزادی در شعر دو شاعر است که جنبه اسلامی والایی دارد و در متون اسلامی و کلام اولیا و صالحان نیز به آن اشاره شده است.

در مقام هم‌سنجی مضامین آزادی در شعر دو شاعر نگاه بهار در زمینه‌ی ستایش قهرمانان آزادی سراسر ملی میهنی است در آن هنگام نگاه ابوماضی فراملیتی است، تمجید از آزادی خواهان، پرداختن به چالش‌های اجتماعی و مبارزه با ستم، خیزش در برابر سیاست‌های استعماری از جلوه‌های آزادی خواهی هر دو شاعر است و یکی از خواسته‌های بنیادی بهار و ابو ماضی رهایی از سلطه‌های سرکوب برای آزادی بیان بوده است.



به طور کلی بهار و ابوماضی هر دو دارای اندیشه دینی ارزشمندی هستند. درون مایه های شعری هر دو شاعر درباره آزادی به گونه ی تبیین کننده نگاه و دیدگاه اسلام به آزادی است که اساس و زیربنای دین اسلام نیز بر اختیار، آزادی و سرختم نکردن در برابر جفاکاران است. اندیشه ی اسلامی بهار در افکار، اعمال و اشعار وی نمود بیشتری دارد، بهار در فهم ریزین خود، اندیشه ی اسلامی هم عوام و هم خواص را مورد نکوهش قرار می دهد و بیان می دارد که اسلام به گوهر خود ندارد عیبی، هر عیب که هست از نامسلمانی ماست.



منابع

۱. آراسته‌خو، محمد، (۱۳۷۰)، *فرهنگ اصطلاحات علمی - اجتماعی*. تهران: نشرگستره.
۲. ابوماضی، ایلیا، (۲۰۰۶)، *دیوان ایلیا ابوماضی*، قدم له و شرحه صلاح‌الدین هواری، بیروت، دارالبحار.
۳. _____، (۲۰۰۵)، *دیوان ایلیا ابوماضی*، تحقیق ابراهیم شمس‌الدین، الطبعة الاولى، مؤسسة النور للمطبوعات.
۴. بشیریه، حسین، (۱۳۸۶)، *لیبرالیسم و محافظه‌کاری*، چاپ هفتم، تهران، نشر نی.
۵. بهار، محمدتقی، (۱۳۵۴)، *دیوان اشعار*، چاپ سوم، تهران، امیرکبیر.
۶. خامنه‌ای، سید علی (۱۳۷۷)؛ *آزادی از نظر اسلام و غرب*، اندیشه حوزه، شماره ۱۴.
۷. روسو، ژان ژاک، (۱۳۹۰)، *قرارداد اجتماعی*، ترجمه‌ی مرتضی کلاتریان، چاپ اول، تهران، نشر آگاه.
۸. زارع، غلامعلی، (۱۳۸۶)، *پنداره‌ی آزادی از دیدگاه ملک‌الشعرای بهار مجموعه مقالات یادیه دوباره از بهار*، به کوشش دکتر سعیدبزرگ بیگدلی، چاپ نخست، تهران، موسسه تحقیقات و توسعه‌ی علوم انسانی.
۹. شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۷۸)، *ادبیات فارسی از عصر جامی تا روزگار ما*، ترجمه حجت‌الله اصیل، تهران، نشر نی.
۱۰. عالم، عبدالرحمن، (۱۳۸۵)، *تاریخ فلسفه سیاسی غرب*، عصر جدید و سده‌ی نوزدهم، چاپ نهم، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
۱۱. عنایت، حمید، (۱۳۵۳)، *جهانی از خود بیگانه*، تهران: خردمند.
۱۲. مجلسی، محمد باقر (۱۳۴۷)؛ *بحار الأنوار*، انتشارات اسلامیه، ج ۳۲.
۱۳. المعوش، سالم، (۱۹۹۷)، *ایلیا ابوماضی بین الشرق والغرب فی رحلة التشرّد والفلسفة والشاعریة*، الطبعة، مؤسسة بحسون.
۱۴. منان، پی‌یر، (۱۳۹۴)، *تاریخ فکری لیبرالیسم*، ترجمه عبدالوهاب احمدی، چاپ اول، تهران، نشر آگاه.
۱۵. موحدفر، میثم، (۱۳۸۵)، *نغمه آزادی*، پژوهشی در شعر مشروطه، تهران، سازمان میراث فرهنگی و گردشگری کشور.